



زندگی و افکار جبران خلیل جبران

نویسنده: رسول نیا، امیر حسین

هنر و معماری :: هنر :: زمستان 1374 و بهار 1375 - شماره 30

از 571 تا 578

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/624948>

دانلود شده توسط : امیر حسین رسول نیا

تاریخ دانلود : 1393/07/06 17:49:53

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابراین، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.com

زندگی و افکار جبران خلیل جبران

امیرحسین رسول‌نیا

منطقه‌ای واقع است که به سریان به وادی قادیشا به معنای وادی مقدس معروف است. اطراف این وادی سرسبز را کوه‌های سربه فلک‌کشیده پوشانده و بر سطح آن چشمه‌های زلال آب، جاری است و بسیاری از اوقات قلّه کوه‌ها و خانه‌های روستا با مه غلیظی پوشانده می‌شود.^۲

خانواده او یک خانواده معمولی از عاقله مردم بود. پدرش خلیل جبران دارای هیكلی استوار، عضلاتی قوی، صورتی سرخ و چشمانی آبی بود و بسیار تمایل به جلب توجه دیگران داشت ولی از سواد کمی برخوردار بود. شغل او مانند شغل بسیاری از اهالی این منطقه، پرورش دام بود. او به دین و مسایل دینی بی‌توجه بود و بیش‌تر به سیگار کشیدن و قهوه‌نوشیدن و شراب‌خواری علاقه داشت. و نیز تندخو و در قبال خانواده بی‌مسئولیت بود و اعضای خانواده به‌جای این‌که او را دوست داشته باشند از او بسیار می‌ترسیدند. مادر جبران کامله رحمة دختر کشیش روستا به‌نام اسطفان عبدالقادر رحمة بیوه حنا عبدالسلام رحمة زنی بانقوا و دین‌دار و پاکدامن و نیکوکار بود^۳ و از شوهر قبلی‌اش پسری به‌نام پطرس داشت. وی پس از آن‌که شوهرش را از دست داد همسر خلیل جبران شد و خداوند به او پسری به‌نام جبران و دو دختر به‌ترتیب به نام‌های ماریانا و سلطانه بخشید. او زنی نحیف، زیبارو، گندمگون دارای گونه‌هایی با برآمدگی کم و خوش صدا بود به‌طوری‌که سرودهای محلی لبنان را با آوازی خوش می‌خواند. او از سواد بهره‌ای نداشت چرا که در آن زمان و در آن محیط مثل دیگر محیط‌های شرقی به این مسئله اهمیت نمی‌دادند. این زن برعکس شوهرش در قبال خانواده، فداکار بود و احساس مسئولیت می‌نمود و بار مشکلات خانواده به‌روی دوشش قرار داشت، با فرزندانش خوش‌رفتار و همیشه به فکر آینده آن‌ها بود.

با وجود آن‌که تعداد افراد خانواده، و در نتیجه



بخش اول: زندگی شخصی

جبران خلیل جبران در ششم دسامبر سال ۱۸۸۳ م. در روستای بیش‌ترای واقع در شمال منطقه جبل لبنان در یک خانواده مسیحی منتسب به کلیسای کاتولیک مارونیت به دنیا آمد. این منطقه از دیرباز به‌عنوان قلعه‌ای از قلعه‌های مارونی‌ها به‌حساب می‌آمد و محیطی آکنده از تعصبات مذهبی مسیحی و از نظر فرهنگی عقب‌مانده بود، به‌گونه‌ای که بریک مسیحی مارونی خریدن روغن از یک فروشنده ارتدوکس حرام بود.^۱ این روستا در

نیازهای آن‌ها، زیاد شده بود پدر خانواده قسمت زیادی از درآمد کم خود را خرج شربخواری می‌نمود. از این رو جبران دوران کودکی خود را در محیطی آکنده از فقر و درگیری میان یک پدر همیشه مست و یک مادر ستم‌دیده گذراند. وقتی جبران به سن مدرسه رسید برای سوادآموزی به مدرسه روستای خود رفت. جو مدرسه نیز مناسب‌تر از خانه نبود چرا که اعتقاد به این‌که خشونت و تنبیه بدنی جزئی جدانشدنی از تربیت است، در آن محیط شایع بود. او از همان کودکی در زندگی خود چه در خانه و چه در مدرسه احساس غربت می‌کرد. به خصوص که پدرش او را مرتب کتک می‌زد و این مسئله او را تبدیل به کودکی گوشه‌گیری کرده بود که بیش‌تر اوقات نزدیک دُر مارس‌کیس می‌نشست و به نقاشی می‌پرداخت و از همان ابتدای کودکی ذوق و علاقه و خلاقیت خود را در این رشته هنری آشکار کرد. او در دوران کودکی زبان‌های عربی، انگلیسی و فرانسه را آموخت.

در سال ۱۸۹۴ م. مادرش تصمیم گرفت برای نجات خانواده از فقر مادی و فرهنگی و به‌خاطر آینده فرزندان به آمریکا مهاجرت کند. کلیه اعضای خانواده جبران به‌جز پدرش به آمریکا رفتند و در شهر بوستون اقامت گزیدند، از آن‌جا که تعداد زیادی از مهاجرین عرب از پیش‌ترای در شهر بوستون به‌سر می‌بردند مادر خانواده با امید به کمک این افراد، این شهر را برای سکونت انتخاب کرد. بنا به قولی وقتی که خانواده جبران به شهر بوستون مهاجرت کرد پدر خانواده در زندان به‌سر می‌برد.^۴

خانواده جبران در محله‌ای کثیف از محله‌های بوستون به‌نام محله چینی‌ها اقامت کردند و همه اعضای خانواده به‌جز جبران برای امرار معاش به کار پرداختند و پس از گذشت چند سال، وضع مالی آن‌ها بهتر شد. همان‌گونه که ذکر شد محله چینی‌ها از کثیف‌ترین محله‌های شهر بوستون بود که محل زیاده‌های

آشپزخانه‌ها و محل اجتماع مگس‌ها بود. میخائیل نعیمه این محل را بسیار دقیق و محسوس، این‌گونه توصیف می‌کند:

در بوستون محله‌های زیادی مربوط به پناهندگان به آمریکا وجود دارد. همه آن‌ها پست و کثیف است و از همه پست‌تر و کثیف‌تر محله چینی‌ها است. روزی در تابستان سال ۱۹۲۵ م. گذارم به این محله افتاد. دستمالی روی بینی‌ام گذاشتم تا از شدت بوهای متصاعد از زیاده‌های انباشته‌شده در خیابان‌ها که در میان آن‌ها پوست هندوانه و لیمو و موز دیده می‌شد و نیز فاضلاب‌های آشپزخانه‌ها که به‌صورت حوض‌های کوچک از مایعات بدبو جمع شده بود در امان باشم. مگس‌ها در آن‌جا جشن عروسی و میهمانی داشتند و برای سگ‌ها غذای فراوان موجود بود و در دو طرف آن، خانه‌هایی با در و دیوارهای زشت و عبوس وجود داشت که جلو آن‌ها بچه‌های چینی و سوری و ایرلندی مشغول بازی و دعوا و داد و فریاد بودند. این، همان محله‌ای بود که بیش‌تر سوری‌هایی که به قصد کار به بوستون می‌آمدند آن‌جا را انتخاب می‌کردند و همان محله‌ای بود که سیگار و توتون و مواد مخدر همسایه آن بود. تصور کنید محله‌ای که در سال ۱۹۲۵ م. چنین بود در سال ۱۸۹۵ م. که کامله رحمة مادر جبران با فرزندان در آن اقامت کردند چگونه بوده است.^۵

جبران تحت سرپرستی مادر و برادر بزرگش پطرس، ضمن تکمیل تحصیلات ابتدایی به آموزش زبان انگلیسی پرداخت. او در پاییز سال ۱۸۹۷ م. با راهنمایی خانواده‌اش به بیروت بازگشت تا به آموختن فرهنگ کشور خود بپردازد. او در مدرسه الحکمة به آموختن زبان و ادبیات عرب و نیز زبان فرانسوی پرداخت. در این مدرسه مختاراتی از ادبیات قدیم مورد بررسی قرار می‌گرفت و مطالعات زیادی روی ادبای نهضت

مخصوصاً الشّدیاق و مَرّاش و اسحق صورت می‌گرفت. توان بالای جبران در ادبیات باعث شد که معلم عربی او «الخوری یوسف حداد» چند کتاب دیگر، به‌جز کتب اصلی درسی از جمله انجیل و نهج البلاغه را برای او تعیین کند تا او به مطالعه آن‌ها بپردازد. بعد از مدت کوتاهی توجه معلم او بیش‌تر به جبران جلب شد و او را بالاتر از یک دانش‌آموز می‌دانست.

دو سالی که او در مدرسه الحکمة به‌سربرد نقش به‌سزایی در تکوین شخصیت جبران داشت. او در این مدت به مطالعه آثار برجسته ادبی اروپا از جمله اتللو از شکسپیر و بی‌نویان از ویکتور هوگو پرداخت و از طریق آثار مَرّاش و اسحاق با افکار روسو و فلاسفه قرن هجدهم آشنا شد و نیز آثار رُمانتیک انگلیسی و آثار شکسپیر را مطالعه کرد. او در دومین سالی که در مدرسه الحکمة به‌سر می‌برد همراه با هم‌کلاسی‌هایش یوسف الحویک و بشارة الخوری یک مجله ادبی به‌نام «المنارة» را تأسیس کرد.

جبران در مدتی که در لبنان به‌سر می‌برد برای گذراندن تعطیلات تابستان به روستای خود پشّرای رفت و در منزل پدر، ساکن شد اما چند هفته‌ای نگذشته بود که پدر دایم‌الخمروش او را از خانه بیرون کرد و او مجبور شد در منزل یکی از نزدیکانش زندگی کند. مدتی نگذشت که با دختر یکی از همسایه‌ها به‌نام «حلا‌الظاهر» آشنا شد و او را دوست داشت. برادر حلا که حاکم آن منطقه بود از این دوستی اطلاع حاصل کرد و به خواهرش دستور داد تا با جبران حرف نزنند و دلیلش این بود که جبران یک چوپان‌زاده بیش نیست. بعد از این ماجرا این دو نفر مخفیانه در جنگلی نزدیک دیر مارس‌رکیس با هم دیدار می‌کردند و خواهر حلا به‌نام سعیده همیشه همراهشان بود. چه‌بسا که همین دیدارها در این دوران در جنگل باعث شد تا در آینده، جبران «جنگل» را به‌عنوان رمز وحدت وجود و زندگی سعادت‌مندان به‌شربت انتخاب کند.

جبران در پاییز سال ۱۸۹۹ م. به بوستون بازگشت. او دیگر نیازی به ادامه تحصیلات خود نمی‌دید و در آن‌جا به نویسندگی و نقاشی پرداخت. در همین سال بود که مقاله‌های او در مجله «مرآة الغرب» چاپ می‌شد. ۷ در هفده سالگی تصاویری از شاعران و دانشمندان بزرگ اسلام از آن‌جمله فریدالدین عطار نیشابوری، منتبّی، ابوعلی سینا و ابن‌خلدون نقاشی کرد.^۸

جبران یک‌بار دیگر در سال ۱۹۰۲ م. به‌عنوان مترجم یک خانواده آمریکایی به لبنان سفر کرد و بعد از آن‌که چند هفته‌ای از رسیدنش به بیروت گذشت تلگرافی از جانب برادرش از آمریکا دریافت کرد که خبر مرگ خواهرش سلطانه بر اثر بیماری سل در چهارم مه سال ۱۹۰۲ م. و نیز خبر بیماری مادرش را به او داده و از او درخواست کرده بود سریعاً به بوستون بازگردد. او به‌ناچار لبنان را ترک کرد و به بوستون بازگشت و مادر بیمارش را که به بیماری سل دچار شده بود ملاقات کرد. برادرش پطرس نیز که مری دلسوز و تنها سرپرست جبران بود به همین بیماری دچار شد و قبل از مادوش در دوازدهم آوریل سال ۱۹۰۳ م. در منزل از دنیا رفت و مادر جبران نیز پس از سه ماه در بیست و هشتم جولای سال ۱۹۰۳ م. در بیمارستان، دنیا را وداع گفت. بدین ترتیب بیماری سل عزیزترین یاران جبران را از او گرفت و او با خواهر بزرگش ماریانا تنها و در فراق یاران مهربان پیشین به ادامه زندگی پرداخت.

ماریانا خیاطی می‌کرد و از این راه زندگی آن‌ها می‌گذشت. دستمزد او ماهانه ۶۰ دلار بود که فقط می‌توانست نیازهای ضروری آن‌ها را برآورده کند. بارها جبران از این‌که خواهرش مجبور بود کار کند اظهار ناراحتی می‌کرد و به او می‌گفت: «سوزن تو در چشمان من فرو می‌رود و نخ تو گردن مرا می‌فشارد.» و خواهرش در پاسخ به او می‌گفت: «آیا لباس و غذایمان را از مردم گدایی کنیم؟»^۹

از این سال به‌بعد است که آثار هنری جبران اعم از

نقاشی و متون ادبی ظهور می‌کند و یکی پس از دیگری به جامعه عرضه می‌شود. او در سال ۱۹۰۴ م. تعدادی از نقاشی‌های خود را در استودیو یکی از نقاش‌های معروف به نام «فرد هلندی» به معرض نمایش گذاشت ولی نتیجه دلخواه خود را از آن نگرفت.

جبران بین سال‌های ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۸ کتاب‌های *دَمْعَةٌ وَائْتِسَامَةٌ* (۱۹۰۳ م.)، *الْمُوسِيقِي* (۱۹۰۵ م.)، *عَرَائِشُ الْمُرُوجِ* (۱۹۰۷ م.) و *الْأَرْوَاحُ الْمُتَمَرِّدَةُ* (۱۹۰۸ م.) را منتشر کرد.

وی در سال ۱۹۰۸ م. برای دومین بار به پاریس سفر کرد تا تحصیلات خود را در رشته نقاشی تکمیل کند. او برای چنین منظوری در سال ۱۹۰۱ م. به پاریس سفر کرده و مدت کوتاهی را در آن‌جا به سر برده بود. در بعضی از کتاب‌ها این‌گونه ذکر می‌شود که جبران در پاریس نزد نقاش و پیکرتراش بزرگ فرانسوی «اگوست رودن» شاگردی کرد و نقاشی را از او آموخت. این مسئله به وسیله نویسندگانی چون جرج صیدح و خلیل حاوی رد شده است. جرج صیدح در این باره معتقد است که این اخبار رسیده از زندگی جبران به وسیله دوست و همراه او در پاریس و هنرمند معروف یوسف الحویک رد شده است. وی صراحتاً در مجله بیروتی «صَوْتُ الْمَرْأَةِ» می‌گوید که شاگردی جبران نزد پیکرتراش معروف، «رودن» سخنی باطل است. هم‌چنین خلیل حاوی معتقد است بر اساس گفته یوسف الحویک، جبران فقط یک بار با استاد بزرگ «رودن» مواجه شد و آن در پاییز سال ۱۹۱۰ م. در زمانی بود که در یک نمایشگاه تعدادی از نقاشی‌های جبران نیز به نمایش درآمده بود و «رودن» از نمایشگاه بازدید می‌کرد. وی برای یک لحظه روبه‌روی یکی از تابلوهای جبران ایستاد و جبران به او خوش آمد گفت و رودن نیز با اشاره سر به او پاسخ داد.^{۱۰}

جبران در زمانی که در پاریس بود به مطالعه آثار نویسندگان ژمانتیک فرانسوی و نیز آثار «ژان ژاک روسو»

و «ولتر» پرداخت و با افکار فلسفی نیچه آشنا شد. و مطالب فلسفی او را مطالعه کرد و نیز با اشعار شاعر و نقاش مشهور انگلیسی «ویلیام بلیک» که شدیداً به تأمل و عالم روح تمایل داشت آشنا شد و تحت تأثیر او قرار گرفت.^{۱۱}

جبران در غروب بیست و دوم دسامبر سال ۱۹۱۰ م. از شهر رؤیاهایش پاریس به بوستون بازگشت و در سال ۱۹۱۱ م. انجمنی را به نام «الحلقات الذهبية» تأسیس کرد و در جلسه افتتاحیه آن سخنرانی نمود. این یکی از گروه‌هایی بود که در آن زمان در سوریه و لبنان و قسطنطنیه و پاریس و نیویورک تشکیل می‌شد و هدف آن‌ها مقاومت در مقابل قانون صادره سال ۱۹۰۸ توسط امپراتوری عثمانی معروف به «الدستور» بود، قانونی که تمام سرزمین‌هایی را که زیر سلطه‌اش بود مستعمره خود می‌دانست. این جمعیت‌ها خواستار آزادی سرزمین‌های عربی از سلطه امپراتوری عثمانی بودند.

جبران در سخنرانی افتتاحیه الحلقات الذهبية خواستار استفاده هر انسان از نیروی فردی خود و نیز خواستار وحدت همه عرب‌ها با هر عقیده‌ای برای نجات مین عربی شد. او در قسمتی از سخنرانی‌اش گفت که شناخت و ثروت و استقامت و آزادی در گفتار و کردار و همه آنچه که انسان را به خدا شبیه می‌کند با کوشش و تلاش فرد به دست می‌آید و به وسیله حزب‌گرایی و رسیدن به حکومت با تکیه به قانون نمی‌تواند به آن‌ها دست یابد.^{۱۲}

او در سال ۱۹۱۲ م. به نیویورک رفت و یک استودیوی نقاشی در حوالی روستای گرینویچ در خیابان دهم غربی بین جاده پنجم و ششم پلاک ۱۵ اجاره کرد. این محل هم محل کار و هم محل خواب، زندگی، آشپزخانه و سالن پذیرایی‌اش بود. در همین سال بود که «الأجنحة المتكسرة» را منتشر کرد و در سال‌های ۱۹۱۹ م. تا ۱۹۲۳ م. بقیه کتاب‌های عربی او به نام‌های *قصيدة المواكب* (۱۹۱۹ م.)، *المواصف* (۱۹۲۰ م.) و

البدائع والطرائف (۱۹۲۳ م.) منتشر شد.

جبران این دیر را در زمان حیات خود با پول خود خریده بود و اکنون، هم مدفن جبران و هم موزه نقاشی های وی می باشد. ۱۲

بخش دوم: شخصیت و افکار جبران

جبران از متن مردم عادی جامعه برخاسته و تا پایان عمر نیز همراه و همدرد این قشر از جامعه بود. او دردشناسی بود که درد را تجربه کرده بود، درد فقر، درد ازدست دادن عزیزان و درد غربت. او در آثارش همیشه به مشکلات جامعه می پردازد و این به خاطر رسالتی است که حس می کند باید انجام دهد ولی این باعث نمی شود که او به نومیدی و بدبینی کشیده شود. او در عین بیان دردمندان مشکلات، اعتقاد به اصلاح جامعه در آینده دارد و خود نیز جامعه ایده آل خود را در چند جا از جمله در کتاب «النسی» تشریح می کند. او نمی تواند بی تفاوت از کنار دردهای جامعه بگذرد از این رو به بیان آنها و ارائه راه حل می پردازد. وی به این مسئله صراحتاً اشاره می کند و چنین می گوید:

فردا ادیبان اندیشمند آنچه را که گذشت می خوانند و با نازاحتی درباره من می گویند: او انسانی افراطی بود که به زندگی با بدبینی نگاه می کرد و هیچ چیز به جز سیاهی نمی دید. او بسیاری از اوقات بین ما می ایستاد و تأسف می خورد و گریه و نوحه سرایی می کرد و از وضع ما اظهار دردمندی می نمود.

من به این ادیبان اندیشمند می گویم: من بر شرق تأسف می خورم چرا که رقص روبه روی جنازه یک مرده دیوانگی صرف است. من بر شرقی ها می گریم چرا که خنده بر بیماری ها جهل مرکب است. من بر آن سرزمین های محبوب نوحه سرایی می کنم چرا که آوازخواندن در مقابل این مصیبت کور نادانی محض است. من افراطی هستم برای این که کسی که در اظهار حق میانه روی می کند نیمی از حق را می گوید و نیم دیگر را پشت سر ترس از بدگمانی و

جبران در سال ۱۹۱۸ م. اولین کتاب انگلیسی خود به نام *The Madman* را منتشر کرد. در سال ۱۹۱۹ م. مجموعه ای از بیست نقاشی جبران با مقدمه آلیس

رافائل و در سال ۱۹۲۰ م. دومین کتاب انگلیسی او به نام *The Forerunner* منتشر شد. در بیستم نisan همین سال بود که مجموعه ای از ادبا به دعوت عبدالملیح حداد مدیر روزنامه السائح گروهی ادبی به نام الرابطة القلمية را در نیویورک تشکیل دادند و جبران خلیل جبران را به عنوان مدیر این گروه انتخاب کردند.

در سال ۱۹۲۳ م. کتاب مشهور او *The Prophet* که شهرت و پول فراوانی را برایش به ارمغان آورد چاپ شد. دیگر کتاب های انگلیسی او به نام *Sand and Foam* در سال ۱۹۲۶ م. و *Jesus Son of Man* در سال ۱۹۲۸ م.

و کتاب *The Earth Gods* دو هفته قبل از مرگش در سال ۱۹۳۱ م. منتشر شد. کتاب *The Wanderer*

آماده چاپ بود و آخرین اثرش به نام *The Garden of the Prophet* ناتمام باقی ماند. دو

کتاب اخیر به ترتیب در سال های ۱۹۳۲ م. و ۱۹۳۳ م. پس از مرگ جبران منتشر شد.

جبران از سال ۱۹۲۱ دچار بیماری قلبی و تنگی نفس شد به طوری که به سختی از پلکان داخل استودیوی خود بالا می رفت. او روز جمعه دهم آوریل سال ۱۹۳۱ م. در ساعت ۱۱ شب در بیمارستان «سنت وینسنت» نیویورک بر اثر بیماری ارثی و خانوادگی خود سل از دنیا رفت و آنچه از خود به جای گذاشت آثار ادبی و هنری ارزشمندش بود. او از خود فرزندی به یادگار نگذاشت چرا که هرگز ازدواج نکرد.

به مدت دو روز هزاران نفر برای احترام به دیدن پیکر او رفتند سپس جنازه او با شکوه و جلال خاصی به بوستون برده شد و از آن جا به بیروت منتقل گشت و در دیر مارسکیس در زادگاهش دهکده بشرای دفن شد.

دروغ‌بانی‌های مردم رها می‌کند. من وقتی این مردار گندیده را می‌بینم روح متفر می‌شود و اعضای بدنم می‌لرزد و نمی‌توانم در مقابل آن بنشینم در حالی که در دست راستم جامی از شراب و در دست چپم تکه‌ای شیرینی است.^{۱۵}

شاید خواننده‌ای که مقاله «لَکُم لُبْنَانِي وَ لِي لُبْنَانِي» در کتاب البدائع والطرائف و یا مقاله «مات اهلی» در کتاب العواصف و یا مقالاتی از این قبیل را بخواند تصور کند که جبران مردی ناسیونالیست عربی است ولی با دقت بیشتر در آثار وی مشخص می‌شود که رسالت او جهانی است و روی آوردن او به کتابت به زبان انگلیسی شاهد همین مسئله است. اتهام ترکی زبان مادری به وسیله «جبران مسوح»، یکی از ادبای مهاجر، در مجله لبنانی «الصیاد» در سال ۱۹۵۲ م. دلیلی دیگری بر این ماجرا است.^{۱۶} روی آوردن جبران خلیل جبران به زبان انگلیسی به خاطر ترکی زبان مادری خود نیست بلکه به خاطر احساسی است که او در مقابل مشکلات همه جهان دارد و قصد دارد از هر راهی که شده رسالت خود را انجام دهد. او به نکات مثبت و منفی دو جامعه شرق و غرب توجه دارد و منصفانه آن‌ها را بیان می‌کند. دوستان وی معتقدند که جبران انقلابش را علیه غرب با روح شرقی آشکار کرد. همان‌گونه که قبلاً عقب‌ماندگی شرق را با الهام از روح نهضت‌های غربی بیان می‌نمود.

افکار جبران ریشه در مطالعات وی، تجربیات شخصی و تأمل در زندگی و جامعه دارد. تحلیل‌گران آثار جبران از منابع گوناگونی به‌عنوان سرچشمه افکار و الهامات او نام می‌برند: «کتاب مقدس»، آثار ویلیام بلیک (۱۷۵۷-۱۸۲۷ م.) شاعر و نقاش انگلیسی، «چنین گفت زرتشت» اثر نیچه، آثار ابن‌سینا، اشعار متنبی، ابوالعلائی معری، ابن‌فارض و شعری ژمانتیسیت به‌ویژه شلی از آن‌جمله‌اند. در این میان «کتاب مقدس» و «چنین گفت زرتشت» از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این دو

کتاب را حداقل در مورد آثار انگلیسی جبران می‌توان آب‌شخور اصلی ذوق و خاستگاه اسالیب هنری او دانست. میخائیل نعیمه می‌گوید: اثر کتاب مقدس در هر دو متن انگلیسی و عربی آن بر آثار قلمی جبران بیش از هر نوشته دیگر بوده است. تا آن‌جا که از نویسندگان دیگر نیز کسی جز نیچه را نمی‌شناسیم که به‌اندازه جبران از کتاب مقدس برخوردار شده باشد. خانم یانگ می‌نویسد شعر جبران از لحاظ فرم، بیش از هر اثر دیگر قابل سنجش با تحریر انگلیسی معروف به شاه جیمز (King James) از کتاب مقدس است. میخائیل نعیمه طرح کلی «پیامبر» را که با «باغ پیامبر» یکسان است مستقیماً برگرفته از چنین گفت زرتشت و حتی اجزای نمادین دو کتاب را با یکدیگر برابر می‌نهد: «هم‌چنان که زرتشت جز خود نیچه نیست، پیامبر نیز خود جبران است.»^{۱۷}

جامعه انسانی الفبای کار جبران در ادبش است. جامعه، مزعه‌ای است که جبران عصاره روح و شعور خود و انکار و خیالاتش را در آن می‌کارد و همه آثارش نسیم‌های محبتی است که جبران برای مردم تشنه حقیقت به‌ارمغان می‌آورد.

جبران در کتاب‌های «الأجنحة المتكسرة»، «الأزواج المتكسرة»، «عرائس المروج»، «حفاؤ القبور» و «العواصف» یک انقلابی و متعهد، در «دمنة و ایتسامة» یک انسان آرام و خیال‌پرداز، در «المجنون»، «السابق» و «المواكب» یک حکیم تأمل‌گرا و در کتاب «النبي» یک هادی و مبشر است.

دو مزاج متضاد جبران در آثارش به‌خوبی مشاهده می‌شود. یکی مهربانی و دلسوزی و آرامش همراه با خوش‌بینی است که در کتاب‌های «الموسیقی» و «دمنة و ایتسامة» مشاهده می‌شود و دیگر خشم شدید نسبت به واقعیت‌های دردناک و ستم‌های رایج است که به‌خاطر اصلاح آن‌ها در وجود جبران موج می‌زند. این روحیه بیش‌تر در کتاب‌های «عرائس المروج» و

«الأرواح المتحرّدة» دیده می‌شود.

درباره شخصیت جبران نظریات مختلفی وجود دارد. گروهی از ادبای مهجر و دوستان وی و نیز خانم باربارا یانگ در کتاب «این مرد لبنانی» درباره او افراط کردند و به او قداستی الهی بخشیدند و او را در حد یک پیامبر معرفی کردند. یکی از عللی که لبنانی‌های ساکن در غرب در این باره افراط کردند این بود که آمریکایی‌ها آن‌ها را تحقیر می‌کردند و آن‌ها را نژاد پست می‌خواندند، اینان نیز برای مقابله با آن‌ها و برای اثبات این‌که از نژادی والا هستند و هدف‌های عالی را در زندگی دنبال می‌کنند کتاب‌های جبران را به رخ آنان کشیدند و در مشهور کردن جبران کوشیدند.

عده‌ای دیگر او را متهم به کفر و بی‌دینی و شهوت‌پرستی کردند. حتّاً الفاخوری در این باره چنین می‌نویسد: «در سال ۱۹۳۱ م. بعد از یک زندگی پُر از کثرت و الحاد و شهوت‌پرستی بیماری سل به زندگی او خاتمه داد.»^{۱۸} اتهام بی‌دینی به جبران از بی‌اساس‌ترین اتهامات است که به وی زده شده است. سرتاسر آثار جبران توجه به دین و خدا و نیروی مافوق ماده است.

گروهی نیز مانند خلیل حاوی راه وسط را در پیش گرفته در باره او منصفانه قضاوت کردند. به عنوان نمونه خلیل حاوی نظریه غسان خالد را در کتاب «جبران الفیلسوف» مبنی بر فیلسوف بودن جبران رد می‌کند و معتقد است که جبران یک رُمانتیک بود نه فیلسوف. توجه جبران به قضایای خلقت و انسان دلیل فیلسوف بودن او نیست و لو این‌که نظریاتش فلسفی جلوه می‌کند چرا که «فیلسوف» اصطلاحی است که با صرف چند نظریه و بیان افکار به صورت رُمانتیک تفاوت دارد.^{۱۹}

در مقاله «فلسفة المنطق» در کتاب العواصف و مقاله «الکلام و طوائف المتکلمین» در همین کتاب و داستان «الفیلسوف والإسکافی» در کتاب النائه و نیز در صفحاتی از کتاب زمّل و زبّد مخالفت آشکار جبران با

فلسفه دیده می‌شود. بعضی از مطالب جبران شبیه فلسفه است به عنوان مثال کلمات و عباراتی چون: «روح قدّوس کثّی»، «العقل العام»، «الو هیة الإنسان» و «التأموس الکثّی الأعلی» به کار می‌برد و در جاهایی از قبیل مقاله «المرّاحل السّنیع» و نمایشنامه «لزم ذات العیاد» در کتاب البدائع و الطرائف و مقاله «الدّوات السّنیع» در کتاب المجنون به ذکر مباحثی که به مباحث فلسفی شباهت دارد می‌پردازد ولی از اصول علم فلسفه و استدلال‌های مربوط، چیزی دیده نمی‌شود. همین موضوع باعث شده است عده‌ای او را فیلسوف بدانند. همان‌گونه که ذکر شد جبران صراحتاً در بسیاری از جاها در آثار خود علیه فلسفه اظهار نظر می‌کند و راه رسیدن به خدا را تأمل در هستی و راه دل می‌داند: «اگر می‌خواهید پروردگارتان را بشناسید به این معماها و چیستان‌ها توجه نکنید بلکه در اطراف خود تأمل نمایید می‌بینید که او با بچه‌هایتان بازی می‌کند. خوب تأمل کنید تا پروردگارتان را ببینید که با دهان گل‌ها لبخند می‌زند سپس از جا برمی‌خیزد و دستش را با درختان تکان می‌دهد.»^{۲۰}

جبران یک ادیب متأمل است. او مردم را در برخورد با زندگی به سه دسته تقسیم می‌کند. دسته اول کسانی که به زندگی خوش‌بین هستند و خیلی ساده با آن برخورد می‌کنند و دسته دوم کسانی که بدبین هستند و دسته سوم کسانی که در زندگی تأمل می‌کنند و سعی در درک حقایق دارند.^{۲۱} او نسبت به هر دسته اظهار دوستی می‌کند ولی خودش از دسته سوم است. او در هستی و آفریننده هستی دقیق می‌اندیشد و افکار خود را بیان می‌کند.

تأمل جبران تأمل ادبی است نه تأمل فلسفی، تأمل فلسفی به مجردات، نظر دقیق می‌افکند و در ادراک خود تکیه به تحلیل عقلی دارد. ولی هدف تأمل ادبی تعبیر از زائر این مجردات در نفس است. اوّلی تحلیل‌گر منطقی و دومی تصویرگر خیالی است. منظور از ادب تأملی آن

چیزی است که از تأمل انسان در زندگی و طبیعت و ماورای طبیعت در نفس انسان منعکس می‌شود. جبران دائماً در حال تأمل در زندگی و نیز دعوت دیگران به تأمل است. تأمل جبران یک تأمل هدف‌دار است. تأملی است که به بیهودگی و پوچی نمی‌رسد بلکه تأمل او در هستی به آفریننده هستی می‌رسد:

این‌گونه است که نفس انسان از آن روح کلی جدا می‌شود و در عالم ماده سیر می‌کند سپس به جایی که بود، به دریای دوستی و زیبایی و به سوی خدا برمی‌گردد.^{۲۲}

می‌ایستم و از میان بلور چشمم به هستی نگاه می‌کنم. با تأمل به ماورای دریا می‌نگرم و فضای بی‌نهایت را با همه دنیاها می‌شناختند می‌بینم. می‌بینم که همه آن‌ها در مقابل یک قانون کلی خاضع هستند. قانونی که برای شروع و شروعی و برای پایانش پایانی نیست.^{۲۳}

او «دین» را عمل و تأمل می‌داند:

آیا دین چیزی به‌جز اعمال و تأملات انسان است؟^{۲۴}

وی علاوه بر هستی و خلقت در جامعه و مشکلات آن تأمل می‌کند. تأمل او در این زمینه به تألم می‌انجامد. در مقاله «الْقُوَّةُ الْعَمِيَاءُ» در کتاب ذَمْعَةُ وَابْتِسَامَةُ پس از آن‌که از عوامل طبیعی مثل زلزله و آتش و خرابی‌ها و ویرانی‌های حاصل از آن‌ها سخن می‌گوید نفس خود را در حال تأمل در همه آن‌ها می‌بیند و از عواقب آن‌ها اظهار دردمندی می‌کند:

همه این حوادث می‌گذشت در حالی که نفس غمگین از دور تماشا می‌کرد و در حال اندیشیدن و درکشیدن بود. درباره قدرت ناچیز انسان در مقابل این همه قدرت بی‌عقل می‌اندیشید و از دیدن مصیبت‌زدگانی که از آتش و ویرانی می‌گریختند درد می‌کشید. درباره چگونگی تبدیل امید به نومیدی و شادی به غم و آسایش به رنج می‌اندیشید و همراه با

دل‌هایی که بین چنگال‌های ناامیدی و غم و رنج دست و پا می‌زدند درد می‌کشید.^{۲۵}

جبران خلیل جبران معتقد است که انسان برای رسیدن به کمال باید در تمام اجزای هستی تأمل و تفکر کند و وقتی همه زوایای هستی را با تأمل شناخت به کمال می‌رسد:

آن‌گاه که انسان بتواند آگاه شود و همه چیز را بداند و بفهمد به کمال می‌رسد و سایه‌ای از سایه‌های خدا می‌شود.^{۲۶}

پی‌نوشت‌ها:

۱. صیدح، جرح: ادبنا و اوباننا فی المهاجر الامریکئیة، ص ۲۲۶.
۲. الأشر، عبدالکریم: الشرا المهنری، ص ۳۴.
۳. الفاخوری، حنا: تاریخ الادب العربی، ص ۱۰۹۵.
۴. حاری، خلیل: جبران خلیل جبران، اطاره الحضاری و شخصیت و آثاره، ص ۹۲.
۵. نعیم، میخائیل: المجموعة الكاملة لمؤلفاته، ج ۳، صص ۴۱ و ۴۲.
۶. جبران، اطاره الحضاری، ص ۹۴.
۷. خفاجی، محمد عبدالمنعم: فقه الادب المحرئی، ص ۱۲۰.
۸. خلیل جبران، جبران: پیامر ترجمه مصطفی علم، ص ۲.
۹. ادبنا و ادبنا، ص ۲۲۸. ۱۰. جبران، اطاره الحضاری، ص ۱۰۳.
۱۱. الفاخوری، حنا: الجامع فی تاریخ الادب العربی، الادب الحدیث، ص ۲۲۲.
۱۲. جبران، اطاره الحضاری، ص ۱۰۶.
۱۳. این کتاب با نام «پیامر» به زبان فارسی ترجمه شده است.
۱۴. الجامع فی تاریخ الادب العربی، ص ۲۲۴.
۱۵. خلیل جبران، جبران: المجموعة الكاملة لمؤلفاته العربیة، صص ۳۹۴ و ۳۹۳.
۱۶. الناعوری، عبسی: ادب المهجر، ص ۳۷۲.
۱۷. مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شراز - دوره هفتم شماره اول و دوم، صص ۹ و ۱۰. ۱۸. تاریخ الادب العربی، ص ۱۰۹۵.
۱۹. جبران، اطاره الحضاری، ص ۶ و ۷.
۲۰. المجموعة الكاملة العربیة، ص ۱۲۹. ۲۱. همان کتاب، ص ۳۰۶.
۲۲. همان کتاب، ص ۲۳۴. ۲۳. همان کتاب، ص ۳۰۷.
۲۴. المجموعة الكاملة لمؤلفاته جبران المهریة، ص ۱۸۶.
۲۵. المجموعة الكاملة العربیة، ص ۲۹۳. ۲۶. همان کتاب، ص ۵۱۳.